



شواهدی از تأثیر هنرمندان در تاریخ

«۳»

تأثیر شعر فردوسی در فقیه متشرع زمان وی

بطوریکه مورخان نوشته‌اند هنگامی که حکیم ابوالقاسم فردوسی بزرگترین شاعر حماسه‌سرای ملی ایران در طبران (یکی از نواحی طوس) بدرود حیات گفت فقیه متشرع آن شهر (۱) از نمازگزاردن بر جنازه فردوسی امتناع ورزید و بنا به قولی از دفن کردن پیکر وی در قبرستان مسلمانان نیز جلوگیری کرده، زیرا وی را شاعری می‌دانست که عمر خود را به ستایش بزرگان و پهلوانان مجوس تلف کرده است، نظامی عروضی در این مورد چنین آورده است: (در آن حال مذکری بود در طبران تعصب کرد، و گفت من رها نکنم تا جنازه او در گورستان مسلمانان برند، که او رافضی بود و هر چند مردمان بگفتند با آن دانشمند درنگرفت، درون دروازه باغی بود از آن فردوسی (۲) او را در آن باغ دفن کردند، امروز هم در آنجاست و من در سنه عشر و خمسمائه (۵۱۰ هجری) آن خاک را زیارت کردم) (۳) ولی چنانکه در داستانهای مربوط به فردوسی آورده شده فقیه مورد بحث همان شب فردوسی را به خواب دید که در بهشت مقامی بلند یافته است، با تعجب و حیرت زیاد از او پرسید که چگونه بدین مقام رسیدی؟ فردوسی در پاسخ گفت: به سبب این بیت که در آن از یکتائی خدای تعالی سخن گفته‌ام:

جهان را بلندی و پستی توئی
پرفسور ادوارد براون مستشرق شهیر انگلیسی در این مورد مینویسد: (این کهنترین ندانم چه‌ای هر چه هستی توئی)

۱- آقای عبدالرفیع حقیقت از تاریخ نویسان محقق معاصر

۲- طبق نوشته دولتشاه و دیگر مؤلفان متأخر این فقیه شیخ ابوالقاسم گرگانی بوده است.

۳- ابن اسفندیار نوشته است که نام آن باغ فردوس بود.

۴- چهارمقاله نظامی عروضی به تصحیح دکتر محمد معین صفحه ۸۳

و موثق‌ترین روایتی است که درباره فردوسی بدست مارسیده و حتی اگر همه جزئیات آن را صحیح ندانیم، لااقل از این جهت می‌توانیم یقین حاصل کنیم که مردمان درس خوانده و تربیت یافته شهر او، یک قرن بعد از مرگش، وی را چنین شخصی می‌دانسته و به این روایت معتقد بوده‌اند (۱) واقعه مذکور را اینطور میتوان توجیه کرد که در اثر توجه و اصرار و ابرام یاران و علاقه‌مندان فردوسی و تذکر مطالبی پیرامون سجایای اخلاقی و رد اتهامات رافضی بودن وی، تمایلی به خواندن اشعار فردوسی در آن فقیه پیدا شده است و پس از مطالعه شاهنامه سخت تحت تأثیر شعر مورد بحث که در توحید سروده شده است واقع گردیده و ناگزیر برای اعلام تغییر عقیده خود، و اعتراف در اشتباهی که بمنظور تشخیص موقعیت دنیوی و مقام علمی و مذهبی فردوسی کرده، خواب دیدن فردوسی و مقام او را در بهشت در ذهن خود منعکس دیده (ویا کرده) و مراتب رانیز جهت رفع انفعال باطنی خود برای اطرافیان بازگو نموده و به مرور در بین مردم آن زمان نقل شده تا بصورت مذکور ثبت و ضبط گردیده است.

این داستان با اندکی تفاوت در اسرارنامه شیخ فریدالدین عطار نیشابوری شاعر و عارف بزرگ قرن هفتم هجری نیز به نظم آمده است. همانطور که **از سراسر شاهنامه شاهکار جاویدان حکیم ابوالقاسم فردوسی بزرگترین شاعر حماسه‌سرای ملی ایران برمی‌آید، وی عاشق بازگشت آزادی و عظمت و فرمانروائی مطلق ایران بود** و میخواست که پادشاهی از نژاد پاک ایرانی و از نسل شهریاران ایران برمیهد او حکم روا گردد، و دست تسلط عرب صحرا گردد که از آمیزش با ایرانیان اندکی به تمدن خو گرفته بود، و همچنین پای ترکان وحشی خونخوار، که کم کم بدین سرزمین راه یافته بودند کوتاه و بریده شود. آرزو داشت که دوران اهریمنی سرآید، گردون گردان دست از دشمنی بکشد، ایرانیان باردیگر به استقلال و بزرگی رسند، و زبان پارسی و آداب و قوانین نیاکان وی زنده شود. ولی این آزاد مرد جز همت و هنر سرمایه‌ای نداشت. پس آن هردو را با گرانبهارترین قسمت عمر خویش، در راه احیای نام و نشان از یاد رفته ایران بکار برد. سی و پنجسال از عمر خود را صرف سرودن شاهنامه کرد و مجموعه‌ای پدید آورد که جلوه‌گاهی ارزنده از تمدن کهن و بزرگی و سروری و برتری نژاد ایرانی بر دیگر نژادهای جهانست (۲). گذشته از تأثیر شعر حماسی فردوسی که چندمورد آن در شماره گذشته بیان گردید، اکنون برای تجسم عمق گفتار و بلندی اندیشه و وسعت نظر کم نظیر فردوسی، بزرگترین شاعر ملی ایران، چند بیت از آغاز شاهنامه، شاهکار جاویدان ادبیات پارسی که در توحید خداوند تعالی سروده شده است و **تأثیر عمیق و عجیب آن غیر قابل انکار میباشد**، در اینجا نقل میشود:

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد

۱- تاریخ ادبیات ایران تألیف پروفیسور ادوارد براون انگلیسی جلد دوم ترجمه فتح‌الله مجتبیائی صفحه ۲۰۱

۲- چند مقاله تاریخی تألیف نصرالله فلسفی صفحه ۲۰۱

خداوند روزی ده رهنمای
 فروزنده ماه و ناهید و مهر
 نگارنده بر شده گوهر است
 نبینی مرنجان دو بیننده را
 که او برتر از نام و از جایگاه
 نیابد بدو راه جان و خرد
 همان را گزیند که بیند همی
 میان بندگی را بیایدت بست
 در اندیشه سخت کی گنجد او
 ستود آفریننده را چون توان
 ز گفتار بیکار یک سو شوی
 بفرمانها ژرف کردن نگاه
 ز دانش دل پیر برنا بود
 به هستیش اندیشه را راه نیست

خداوند نام و خداوند جای
 خداوند کیوان و گردان سپهر
 ز نام و نشان و گمان برتر است
 به بینندگان آفریننده را
 نیابد بدو نیز اندیشه راه
 سخن هر چه زین گوهران بگذرد
 خرد گر سخن برگزیند همی
 ستودن نداند کس او را چو هست
 خرد را و جان را همی سنجداو
 بدین آلت و رای و جان و روان
 به هستیش باشد که خستو شوی
 پرستنده باشی و جوینده راه
 توانا بود هر که دانا بود
 از این پرده برتر سخن گاه نیست

تأثیر شعر معروف بندار رازی

از بندار رازی که نوشته‌اند کمال‌الدین نام داشته آگاهی ما اندک است. جز آنکه می‌دانیم که وی از شاعران دربار **مجدالوله ابوطالب رستم**، حکمران بویه‌ری بوده و پیش از آن در نزد صاحب اسماعیل بن عباد بصری برده است. وفات او را در سال ۴۰۱ هجری نوشته و گفته‌اند که به سه زبان عربی و فارسی و دیلمی شعر می‌سروده است. در **چهار مقاله نظامی عروضی و تذکره دولتشاه** از این شاعر نام برده شده، دولت‌شاه دو شعر بندار رازی را که یکی به پارسی و دیگری به لهجه محلی است در کتاب خود آورده. قطعه معروف وی که به پارسی است، و تأثیر آن با در نظر گرفتن ادامه مبارزه ایرانیان مجاهد با دولت غاصب عباسیان و تلقین اینکه نباید هیچگاه بعلت ترس از مرگ نابهنگام از فعالیت و کوشش و پیشرفت در راه مقصود بازماند، چنین است:

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست

روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست

روزی که قضا باشد، کوشش نکند سود

روزی که قضا نیست در او مرگ روا نیست

توضیح این مطلب نیز لازم بنظر میرسد که برخی از شعر بالا، از لحاظ منفی بافی، بطور معکوس نتیجه‌گیری کرده‌اند که بهیچوجه درست بنظر نمی‌آید.

شعر معروف کسائی مروزی

کسائی مروزی یکی از شاعران بزرگ ایران در قرن چهارم هجری است. وی از شیعیان دوازده امامی بوده و اشعار بسیاری در مدح حضرت علی (ع) و خاندان وی سروده است، از اشعار کسائی میتوان فهمید که وی تا قبل از پنجاه سالگی در دربار سلطان محمود غزنوی به عیش و عشرت و بادیه‌گساری مشغول بوده است. شعر زیر که شاعر در آن به پنجاه سالگی خود اشاره کرده است، مربوط به زمانی که در زندگی و افکار وی تغییراتی پدید آمده، بنابراین ضمن ابراز تأسف عمیق از دوران گذشته عمر خود، لذات معصیت‌آمیز را ترک گفته و به زهد و تقوی گراییده است. تردیدی نیست که تاثیر این قطعه زیبا گذشته از سلاست بیان، از نظر معنی نیز غیر قابل انکار می‌باشد.

دریغ

به سیصد و چهل و یک رسید نوبت سال
چهارشنبه و سه روز باقی از شوال
بیامدم بجهان تا چه گویم و چه کنم
سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال
ستوروار بدین سان گذاشتم همه عمر
که بنده گشته فرزندم و اسیر عیال
بکف چه دارم از این پنجه شمرده تمام؟
شمار نامه با صد هزار گونه و بال
من این شمار به آخر چگونه وصل کنم
که ابتدش دروغ است و انتهایش خجال
درم خریدۀ آرم، ستم رسیده حرص
نشانه حدثاتم شکار دل سؤال
دریغ فر جوانی، دریغ عمر لطیف
دریغ صورت نیکو دریغ حسن و جمال
کجا شد آنهمه خوبی کجا شد آنهمه لطف
کجا شد آنهمه نیرو کجا شد آنهمه حال؟
سرم بگونه شیر است و دل بگونه قیر
رخم بگونه نیلست و تن بگونه نال

نهیب مرگ بلرزاندم همی شب و روز
 چو کودکان بدآموز را ، نهیب دوال
 گذاشتیم و گذشتیم و بودنی همه بود
 شدیم و شد سخن ما فسانه اطفال
 ایا « کسائی » پنجاه بر تو پنجه گذارد
 بکندبال ترا ، زخم پنجه و چنگال
 تو گر بمال و امل پیش از این نداری میل
 جدا شو از عمل و گوش وقت خویش بمال

تأثیر افکار ناصر خسرو قبادیانی

حکیم ابومعین ناصر بن خسرو قبادیانی بلخی ملقب به حجت ، حکیم و فیلسوف و شاعر بزرگوار و اسماعیلی مذهب ایرانی ، در سال ۳۹۴ هجری ، در قبادیان بلخ ، متولد شد و بطوریکه خود میگوید : در سال ۴۳۷ هجری خوابی دیده و ناگهان از خواب گران چهل ساله بیدار شده و تصمیم گرفته از خواب غفلت بیدار شود . بهمین علت ، از همان روز ، درگاه غزنویان (در دوره سلطان محمود و سپس سلطان مسعود) را که در آن به کارهای ایرانی و حساب و کتاب اداری اشتغال داشت رها کرده به جهانگردی پرداخت و هفت سال ، یعنی از سال ۴۴۴ هجری ، به سیر آفاق و انفس مشغول شد و آنچه را در این مدت دید یا شنید در کتاب سفرنامه خود نوشت و به یادگار گذاشت . پس از مراجعت از این سفر ، حجت زمین خراسان (یا جزیره خراسان به اصطلاح اسماعیلیان) نامیده شد و در آنجا به دعوت عقیده باطنیان پرداخت ، بطوریکه میدانیم ، سراسر قصاید متین و محکم استادانه ناصر خسرو پر از حکمت و اندرز و دستور اخلاقی و نکات علمی است . کتابهای زادالمسافرین ، وجهدین ، روشنائی نامه و چند رساله دیگر تبحر و استادی و وسعت معلومات علمی و فلسفی او را ثابت میکند .

تبعید ناصر خسرو بطوریکه نوشته‌اند ، ناصر خسرو پس از چندی اقامت در بلخ ، بر اثر مجاهدت در ترویج مذهب باطنی (اسماعیلی) و تحریک علمای سنی مذهب خراسان و سعایت سلطان یا امیر سلجوقی و شاید تکفیر خلیفه عباسی و بالاخره شورش عوام به تهمت بددینی و قرمطی و ملحد و رافضی بودن ، او را از مسکن و شهر خویش براندند ، یعنی از بلخ و خراسان تبعیدش کردند و یا خود او مجبور به متواری و مخفی شدن و فرار گردید و به قول خود « هجرت کرد » . ولی تردیدی نمی‌توان داشت که تبعید وی به **همگان** طبق امر و اشاره خلیفه بغداد صورت گرفته بود . چنانکه خود در یکی از شعرهایش بدین موضوع اشاره کرده و گفته است (۱)

ای خداوند این کبود خراس
 بر تو از بنده صد هزار سپاس

داد من بسی گمان بحق بدهی روز حشر از نییره عباس
وز گروهی که با رسول و کتاب فتنه گشتند، بر یکی فرناس

بدیهی است کاری که این دانشمند وطن پرست ایرانی، در تمقیب اعتقاد راسخ خود، به جنبشهای فکری و سیاسی ایرانیان در پیش گرفته بود، بادر نظر گرفتن موقعیت سیاسی آن زمان، یکی از مشکل ترین و خطرناک ترین امور بشمار میرود. در این دوره که آنرا دوره اختناق فکری باید نامید، قدرت مطلق سیاسی و فکری بدست فرماندهان مقتدری بود که در حمایت از مذهب تسنن و خلافت عباسیان، تاسرحد نهائی، پیشرفته بودند. بطوریکه اینگونه تعلق خاطر مذهبی شدید و تابعیت فکری بی چون و چرا از دستگاه خلافت غاصب عباسیان و مذهب تسنن، در هیچیک از ادوار تاریخی بعد از اسلام، در ایران، سابقه نداشت. در **جامع التواریخ و دبستان المذاهب**، مدت اقامت ناصر خسرو را در تبعیدگاه یمگان، بیست سال نوشته اند. شاعر در یکی از قصاید خود گوید:

پانزده سال بر آمد که به یمگانم چون و از بهر چه؟ زیرا که به زندانم
بهر حال، این وطن پرست دانشمند و دوراندیش ایرانی در قرن پنجم هجری، همچون رزم آوران دلیر و شیر مردان بی باک، سالهای متمادی در تبعید بسر برد و با تحمل انواع سختیها و تحقیرها، همواره در مقابل دشمنان استقلال فکری و سیاسی ایرانیان یعنی عباسیان و عمال متعصب آنان در ایران (سلجوقیان) ایستادگی کرد. سطوت و عظمت آنان هیچگاه او را نفریفت و از عقیده راسخ خود نیز عدول نکرد. تا سرانجام، با مرگ دلاورانه و افتخار آمیز، در تبعیدگاه یمگان (در سال ۴۸۱ هجری) نام وی در ردیف بزرگترین دانشمند و متفکر و حکیم و شاعر و الامقام ملی ایران ثبت و ضبط و جاویدان گردید:

در کار خویش عاجز و درمانده نیستم

فضل مرا بحمله مقرند خاص و عام

لیکن مرا به گرسنگی صبر خوشتر است

بر یافتن ز دست فرومایگان طعام

سؤال و جواب پر معنای حکیمانه - با اندکی غور در اشعار پرتنطنه و متین ناصر خسرو بخوبی روشن میشود که وی نه تنها شاعری مبتکر و خلاق بود بلکه در علم و امانت و ایمان مذهبی و شهامت فکری و خوارداشتن منافقان و چاپلوسان و آزادمنشی، به سرحد نهائی رسیده و از این لحاظ از همه شاعران ایرانی برتر است. اکنون به نقل نمونه ای از آثار منظوم این حکیم بزرگوار میپردازیم. وی در قصیده ای به مطلع:

حاجیان آمدند، با تعظیم شاکر از رحمت خدای رحیم

بصورت سؤال و جواب، بادوست خود که از سفر حج مراجعت کرده بیانی دارد

که آئینه تمام‌نمای افکار این نابغه فکری ایرانی است. وی پس از اداء تحیات ، از دوست خود می‌پرسد :

حرمت آن بزرگوار حریم
چه نیت کردی ؟ اندر آن تحریم؟
هرچه مادون کردگار عظیم ؟
از سر علم و از سر تعظیم ؟
باز دادی چنانکه داد کلیم ؟
ایستادی و یافتی تقدیم
بتو از معرفت رسید نسیم ؟
در حرم همچو اهل کهف ورقیم
در غم حرقت و عذاب جحیم ؟
همی انداختی به دیورجیم
همه عادات و فعلهای ذمیم
گوسفند از پی اسیر و یتیم
قتل و قربان ، نفس دون لئیم
مطلع بر مقام ابراهیم
خویشی خویش را به حق تسلیم
که دویدی بهروله چو ظلیم
یاد کردی بگرد عرش عظیم ؟
از صفا سوی مروه ، بر تقسیم
شد دلت فارغ از جحیم و نعیم
مانده از هجر کعبه دل بدو نیم
همچنانی کنون که گشته رمیم ؟
من ندانسته‌ام صحیح و سقیم
نشدی در مقام محو مقیم
محنت بادیه خریده به سیم
اینچنین کن که کردمت تعلیم

باز گو؟ تا چگونه داشته‌ای
چون همی خواستی گرفت احرام
جمله بر خود حرام کرده بدی
گفت : نی ، گفتمش زدی لیبک
می‌شنیدی صدای حق و جواب
گفت‌نی، گفتمش چو در عرفات
عارف حق شدی و منکر خویش
گفت : نی . گفتمش چو میرفتی
ایمن از شر نفس خود بودی
گفت : نی، گفتمش چو سنگ‌جمار
از خود انداختی برون یکسو
گفت : نی ، گفتمش چو میکشتی
قرب حق دیدی اول و کردی
گفت : نی، گفتمش چو گشتی تو
کردی از صدق و اعتقاد و یقین
گفت : نی ، گفتمش بوقت طواف
از طواف همه ملائکیان
گفت : نی، گفتمش چو کردی سعی
دیدی اندر صفای خود کونین
گفت : نی، گفتمش چو گشتی باز
کردی آنجا بگور مر خود را
گفت این باب هرچه گفتی تو
گفتم : ای دوست پس نکردی حج
رفته و مکه دیده آمده باز
گر تو خواهی که حج کنی پس از این